



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هشتصد و سی و یکم





خانم فرح از تهران



با عرض سلام خدمت همراهان گنج حضور
صنعت‌های تبدیل گفته شده در برنامه ۹۰۶ گنج حضور

بِنِگَرِ صِنْعَتِ خُوبِش، بِشِنُو وَحِیِ قَلُوبِش
هَمِگِی نُوْرِ نَظَرِ شُو، هَمِه ذُوقِ اَز نَظَرِ اَیْدِ

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۶۲

مولانا به ما توصیه می‌کند صنعت خوب خداوند را ببینیم که چگونه پس از آنکه ما را به خودش تبدیل می‌کند دل ما را تغییر می‌دهد.
می‌گوید: اگر تقوای قلب داشته باشی و پرهیز کنی و مرکزت عدم باشد، وحی زندگی را به قلبت می‌شنوی. پس هم‌هویت شدگی‌ها را با
شناسایی رها کن و نور نظر بشو که ذوق آفرینندگی از نور نظر می‌آید نه از هوشیاری جسمی.

ای عاشق جریده، بر عاشقان گزیده
بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲۹

ای عاشق تنها و زنده شده به خدا که به تمام عاشقان جهان برگزیده هستی، چشمت را از آن چیزی که آفریده شده بردار و مشغول آفریدن بشو. ما باید راه را برای قضا یعنی اراده خداوند در این لحظه باز بگذاریم تا او با دم و کن فکان خود ما را تغییر بدهد.

صنعت‌های بیان خدا در ما و صنعت‌های تبدیل که باید به آنها توجه کنیم:

۱-صنعت تبدیل با کن فکان و نَفَخْتُ

دَمِ او جان دهدَتِ رو زِ نَفَخْتُ بپذیر
کارِ او کُن فیکون است، نه موقوفِ علل

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۴۴

با فضای گشوده شده دم او می‌آید و به ما جان می‌دهد این را از آیه قرآن بپذیر که فرمود:

فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ
سوره ص، آیه ۷۲ و سوره حجر، آیه ۲۹

"پس آنگاه که او را به خلقت کامل بیاراستم و از روح خود در او بدمیدم [همه به امر من] به سجده در افتید."

وقتی با تسلیم (یعنی: پذیرش اتفاق این لحظه قبل از رفتن به ذهن و قبل از قضاوت کردن) در اطراف خود، فضا باز می‌کنیم، دم خداوند وارد مرکز ما می‌شود و می‌خواهد ما را شفا دهد، آن وقت او می‌گوید: بشو یا (باش) و آن همانطور که خداوند می‌خواهد می‌شود و این کار موقوف علت‌های بیرونی که ذهن نشان می‌دهد، نیست. پس با ذهن خود سبب‌سازی نمی‌کنیم و خداوند را که مسبب همهٔ امور است به زندگی خود می‌آوریم:

حق قدم بر وی نهد از لامکان
آنگه او ساکن شود از کن فکان

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۱

با فضاگشایی خداوند قدمش را به مرکز ما می‌آورد و جهنم ذهن ما از کن فکان [بشو پس می‌شود] او ساکت می‌شود.

۲-صنعت تبدیل با ندانستنِ اینکه زندگی چطور کار می‌کند.

هرگز نداند آسیا مقصودِ گردش‌های خود
کاستون قوتِ ماست او، یا کسب و کارِ نابا

آبیش گردان می‌کند، او نیز چرخ می‌زند
حق آب را بسته کند، او هم نمی‌جنبد ز جا

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱

مولانا ما را به آسیاب آبی تشبیه می‌کند. می‌گوید آسیاب مقصود گردش‌های خود را نمی‌داند که این گندمی که آرد می‌کند برای غذای مردم است یا برای کسب و کار نانوا. ما هم آن چیزی که اکنون در ذهن خود فکر می‌کنیم با قضا و کن فکان خدا جور در نمی‌آید. ما نمی‌دانیم اکنون که یک چیزی را در بیرون درست می‌کنیم یا درون را باز می‌کنیم چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ فقط مانند آسیاب با فضاگشایی مسیر آب را باز می‌کنیم و اجازه می‌دهیم آسیاب ما را خداوند بگرداند و اگر ستیزه و مقاومت کنیم، خداوند آب را می‌بندد و آسیاب ما از چرخش می‌افتد. هنر ما این است که مرتب آسیاب را با فضاگشایی در حالت گردان قرار دهیم.

۳- صنعت تبدیل به صورتِ مستقیم و بدونِ سبب و علّتهای ذهنی.

کارِ من بی علّت است و مُستقیم
هست تقدیرم نه علّت، ای سَقیم

عادت خود را بگردانم به وقت
این غبار از پیش، بنشانم به وقت

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۶۲۶ و ۱۶۲۷

کار من بدون علت و مستقیم است. تو خودت را در اختیار من قرار بده، من به موقع عادت خود را از من ذهنی به حضور تبدیل می کنم و این غبار ذهن و تمام عینک های هم هویت شدگی را از جلوی چشمان تو برمی دارم تا بتوانی درست ببینی.

۴-صنعتِ تبدیل با بیرون کردنِ مردهٔ من‌ذهنی از زندهٔ هوشیاری

چون ز زندهٔ مردهٔ بیرون می‌کند
نفس زنده سوی مرگی می‌تند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ۵۵۰

خدا دائماً می‌خواهد از زنده بودن خودش که همیشه زنده است، مردگی ما را بیرون کند. من‌ذهنی دائماً بدنبال ضرر زدن به خود و دیگران است. ما باید مراقب باشیم کسی را عصبانی نکنیم و اگر کسی خشمگین است واکنش نشان ندهیم.

۵-تبدیل از روی رحمت و بی‌نهایت انعطاف پذیری

خداوند لحظه به لحظه به ما عنایت و لطف دارد و رحمتش را شامل حال ما می‌کند ولی ما با ستیزه و مقاومت و قضاوت اجازه نمی‌دهیم رحمت او به ما برسد مانند آب که با نچرخیدن آسیاب قطع می‌شود.

گویدش: رُدُّوا لَعَادُوا، کارِ توست
ای تو اندر توبه و میثاق، سست

لیک منِ آن ننگرم، رحمت کنم
رحمتم پرست، بر رحمت تنم

ننگرم عهدِ بدت، بدهم عطا
از گرم، این دم چو می‌خوانی مرا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۱۵۸ تا ۳۱۶۰

خداوند می گوید: تو به ذهن برمی گردی و من به تو سختی می دهم تا بیدار شوی. خدا خدا می کنی تا تو را از مشکلات نجات دهم و تو را به این لحظه می آورم و با خود یکی می کنم ولی تو در توبه و میثاق سست هستی دوباره به ذهن برمی گردی و به سببها می چسبی و من و عهدهی که با من بستنی را از یاد می بری ولی من به بد عهدهی تو نگاه نمی کنم و تو را مشمول رحمت می کنم زیرا رحمت من وسیع و بیکران است ولی اگر این دم مرا بخوانی به تو کمک می کنم.

"و رَحْمَتِي وَسَعَتْ كُلِّ شَيْءٍ" ...
سوره اعراف آیه ۱۵۶

و رحمت من همه اشیا را فرا گرفته است.

۶-صنعت تبدیل با ساکت کردن ذهن و خاموشی

آنصتُوا را گوش کن خاموش باش
چون زبانِ حق نگشتی گوش باش

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶

فرمان "خاموش باش" را گوش کن و خاموشی را انتخاب کن باید فقط گوش بدهی تا خدا از طریق تو حرف بزند.

۷-تبدیل با نیستی

کارگاهِ صنْعِ حق چون نیستی است
پس برونِ کارگه بی‌قیمتی است

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰

از آنجایی که نیستی، گارگاه آفرینش خداست، هر کس از این کارگاه به ذهن رفته باشد هیچ قیمتی ندارد و بی ارزش است. وقتی اعتراف کنیم که نمی دانیم و متواضع شویم مرکز ما کارگاه حق می شود.

آینه هستی چه باشد؟ نیستی
نیستی بر، گر تو ابله نیستی

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۱

آینه وجود، نیستی است. اگر تو نادان نیستی بر درگاه خداوند نیستی و فنا ببر. آینه خداوند اعتراف به این است که بگویی من نمی دانم و کامل نیستم.

۸-شانِ جدید در صنعتِ تبدیل

هر لحظه و هر ساعت یک شیوه نو آرد
شیرین تر و نادرتر، زان شیوه پیشینش

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۲۷

خداوند هر لحظه در کار جدید است. این لحظه یک طرح و یک فکر نو می فرستد و لحظه به لحظه ما را تغییر می دهد. ما اگر مراقب ذهن خود باشیم این تغییرات را می بینیم و چون در درون، فضا را باز می کنیم هر لحظه شیرین تر می شود ولی من ذهنی در کار کهنگی است.

كُلُّ اَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ
كُلُّ شَيْءٍ عَنِ مَرَادِي لَا يَحِيدُ

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

از زبان زندگی می‌گوید: من هر لحظه یک فکر جدید و یک عمل جدید دارم و تو ای انسان هر که هستی، هر چقدر زرنگ باشی، از حیطة مشیت من نمی‌توانی خارج شوی. پس باید تسلیم شوی و فضا را باز کنی. این فضاگشایی در واقع دوباره ما را از جنس هوشیاری اولیه می‌کند، اما این بار آگاهانه.

يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ
سوره الرحمن، آیه ۲۹

"هر که در آسمان‌ها و زمین است همه از او حوائج خود را می‌طلبند. او هر لحظه به کاری پردازد."

۹-صنعتِ تبدیل با فرستادنِ پیغام جدید به ذهن و دادنِ شناسایی به انسان

هست مهمانِ خانه این تن ای جوان
هر صباحی ضیفِ نو آید دوان

هین مگو کین ماند اندر گردنم
که هم اکنون باز پرد در عدم

هر چه آید از جهان غیب‌وش
در دلت ضیف است، او را دار خوش

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۳۶۴۴ تا ۳۶۴۶

تن ما همچون مهمانخانه است هر لحظه یک مهمان به صورت فکر می‌آید که این فکر را قضا می‌فرستد. هر اتفاق و هر فکری که در این لحظه قضا برایت پیش می‌آورد با فضاگشایی از آن پذیرایی کن تا آن فکر یا وضعیت پیغامش را به تو بگوید.

نگو این مهمان روی دستم ماند چون با فکر جدید، فکر قبلی محو می‌شود. پس فضا را باز کن و از آن فکر پذیرایی کن. اگر شکایت کنی و نارضایتی داشته باشی آن فکر می‌رود و نمی‌تواند پیغامش را به تو بدهد.

۱۰- صنعتِ تبدیل همراه با صبر و شکر و تسلیم

عاشق صنُع توام در شُکر و صبر
عاشقِ مصنوع، کی باشم چو گبر؟

عاشقِ صنُعِ خدا با فر بُود
عاشقِ مصنوعِ او کافر بود

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱

من عاشقِ آفریدگاری خدا هستم، اینکه ذهنم خوب نشان می‌دهد یا بد فرقی نمی‌کند من عاشقِ مصنوع و آن چیزی که ذهنم نشان می‌دهد نیستم زیرا اگر عاشق چیزهایی که ذهن به من نشان می‌دهد باشم، کافر. هر کس عاشقِ آفریدگاری خدا باشد با فر می‌شود و برکات خدا را دریافت می‌کند و هر کس عاشق ساخته شده‌ او [که ذهن می‌بیند و می‌تواند با آن هم‌هویت شود] باشد؛ کافر است.

۱۱- صنعت تبدیل با طرب سازی و خوشی و شیرینی

زان چنین خندان و خوش ما جان شیرین می دهیم
کان ملک ما را به شهد و قند و حلوا می کشد

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۲۸

همین که مقاومت نمی کنیم و فضا را باز می کنیم درد هوشیارانه تبدیل به شیرینی می شود، این همکاری ما با خداوند است تا بتوانیم به بی نهایت او تبدل شویم. اگر فضا را باز کنیم با اطاعت می رویم و آن موقع خداوند کار تبدیل ما را با شیرینی انجام می دهد ولی اگر ستیزه کنیم با سختی می رویم.

خوش باش که هر که راز داند
داند که خوشی خوشی کشاند

شیرین چو شکر تو باش شاکر
شاکر هر دم شکر ستاند

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۱۲

شاد بودن شادی را زیاد می کند، شادی بی سبب از فضای عدم می آید.

یار در آخرِ زمانِ کردِ طربِ سازی
باطنِ او جدِ جد، ظاهرِ او بازی

جملهٔ عشاق را یار بدین علم کُشت
تا نکند هان و هان، جهلِ تو طنّازی

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۱۳

خداوند زمان روانشناختی را برای انسان تمام کرده، انسان نباید در زمان مجازی (گذشته و آینده) باشد و می‌خواهد در مرکز انسان طرب سازی کند این فضای گشوده شده جدی است و هر چه ذهن نشان می‌دهد بازی است. خداوند با این علم همهٔ عاشقان را نسبت به من‌ذهنی کُشته است. پس ما باید طرب داشته باشیم و طرب هم از طرف او می‌آید.

۱۲-صنعت تبدیل با ایجاد طلب در انسان

کین طلب در تو گروگانِ خداست
زانکه هر طالب به مطلوبی سزااست

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۷۳۴

این طلب در ذات ماست ما می‌خواهیم بسوی او برویم. اگر طالب به اشتباه این جهان را بخواهد، بسوی جهان رفته و من‌ذهنی می‌سازد و اگر زندگی را بخواهد بسوی زندگی می‌رود.

بی کلید این در گشادن راه نیست
بی طلب نان سنتِ الله نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸۷

بدون کلید تلاش و حرکت [که از فضای گشوده شده می‌آید] در رزق و برکت خدا باز نمی‌شود و بدون طلب، خدا برکاتش را به ما نمی‌دهد.

۱۳-صنعت تبدیل با انبساط و شرح صدر

حکم حق گسترد بهر ما بساط
که بگویند از طریق انبساط

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

خداوند می فرماید با من از طریق فضاگشایی و انبساط صحبت کنید.

که درون سینه شرح داده ایم
شرح اندر سینهات بنهاده ایم

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

ما فضای درون تو را باز و بی‌نهایت کردیم. باز شدن دل معادل عدم نگه داشتن مرکز است.

که آلم نَشْرَح نه شرح هست باز؟
چون شدی تو شرح جو و کُدیِه ساز؟

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۱

آیا ما سینه تو را باز و بی‌نهایت نکردیم؟ شرح در درون توست پس چرا آن را از بیرون گدایی می‌کنی؟

۱۴- غیرت در تبدیل انسان

غیرتِ عقل است بر خوبیِ روح
پر ز تشبیهات و تمثیل این نصح

با چنین پنهانی کین روح راست
عقل بر وی این چنین رشگین چراست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۶۸۸ و ۶۸۹

زندگی روی ما غیرت دارد هر چه ما فضا را باز کنیم و به سوی او برویم غیرتش بیشتر می شود و ما را رها نمی کند. اینکه ما روح خود را با چیزهای بیرونی همانیده کردیم و از جنس جسم شدیم مورد قبول خداوند نیست. روح ما پنهان است کسی آنرا نمی بیند. زندگی دوست ندارد ما در بیرون همانیده شویم و من ذهنی به ما نگاه کند. ما باید [مانند عایشه که در برابر مرد کور حجابش را رعایت کرد و خود را پوشاند] هوشیاری خود را از من ذهنی خود پوشیده نگه داریم.

۱۵- باب صغیر در هنگام تبدیل

ساخت موسی قدس در، بابِ صَغِير
تا فرود آرند سر قومِ زَحِير

زآنکه جباران بُدند و سرفراز
دوزخ آن بابِ صغیر است و نیاز

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۹۹۶ و ۲۹۹۷

حضرت موسی در قدس در کوچکی ساخت تا قوم بنی اسرائیل [که تکبر داشتند و ستمگر بودند] وقتی می خواستند وارد شوند ابتدا خم شوند تا تسلیم شدن را بیاموزند، زیرا آنها مردمی گردنکش بودند. دوزخ هم برای کافران مانند آن در کوچک جایگاه اظهار نیاز است. یک عده نیاز به جهنم ذهن و سختی‌های آن دارند تا خم شوند ولی ما می‌توانیم با انتخاب آگاهانه به موقع تسلیم شویم.

۱۶-صنعت تبدیل با قبض و بسط

چونک قبضی آیدت ای راهرو
آن صلاح توست آتش دل مشو

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۴

ای سالک وقتی قبضی آمد باید فضا را باز کنی شکایت نکنی، این قبض بوسیله قضا آمده نباید پریشان حال شوی.

چونکه قبض آید تو در وی بسط بین
تازه باش و، چین میفکن در جبین

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۹

وقتی قبض می آید تو بدان موقع بسط است، فضا را باز کن و چین به پیشانی ات نینداز، برای اینکه زندگی می خواهد یک تغییری در تو بوجود آورد.

قبض دیدی، چاره آن قبض کن
زانکه سرها جمله می‌روید ز بن

بسط دیدی، بسط خود را آب ده
چون برآید میوه، با اصحاب ده

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۶۲ و ۳۶۳

اگر قبضی آمد با فضاگشایی چاره آن کن تا این فضای گشوده شده علت آن قبض را به تو نشان دهد برای اینکه سرها از بن ایجاد می‌شود.

-قبض = (گرفتگی و دلتنگی)

-سرها از بن ایجاد می‌شود یعنی اعمال از ریشه روح می‌روید

و اگر بسط آمد به بسطت آب بده شکر کن و باز هم فضاگشایی کن. وقتی زندگی از طریق تو چیزی را بیان کرد آنرا با دوستانت تقسیم کن.

۱۷-تبدیل از طریق قرین

می رود از سینه‌ها در سینه‌ها
از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

صفات خوب و بد به طور پنهانی از سینه‌ای به سینه دیگری راه پیدا می‌کند.

از قرین بی‌قول و گفت و گوی او
خو بدزد دل نهان ازخوی او

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

دل انسان بدون هیچ گفتاری در نهان خوی همنشین خود را می‌دزدد.
با سپاس فرح از تهران



خانم آزاده از آمریکا



با سلام

گر چپ و راست طَعْنه و تَشْنِیع پِیْهْدِه‌ست
از عشق برنگردد آن کس که دلشده‌ست
غزل شماره ۴۴۶ مولوی، دیوان شمس، از برنامه شماره ۹۱۶ گنج حضور...

او که خود را در آغوشِ زندگی یافته‌ست یعنی در آغوشِ حقیقت، طعنه و سُخنانِ کنایه‌آمیزِ جمع، دگر رویِ او هیچ تاثیر نمی‌گذارد؛ زیرا
او سراپا «دل» شده‌ست! دل که از عشق پر شد، دگر از عشق برنگردد!

مَهْ نَورِ مِی فِشَانَد و سَگِ بَانِگِ مِی کُنَد
مَهْ رَا چِه جُرْم؟ خَاصِیَتِ سَگِ چِنِین بَدَهَسْت

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

دلی که از عشق نور گرفته‌ست، همچو مه نور می‌فشاند. حالا، اگر سگ در مقابل نور ماه بانگ می‌کند، آیا مه جرم کرده؟ خوب معلوم است که نه! این که سگ در برابر ماه بانگ می‌کند، خاصیت سگ است!

پس نور مه را کدامین دل می‌گیرد؟ آن دلی که از «بانگ» زدن‌های ذهن، رهیده باشد؛ همو که در خموشی، توجه را سوی مه نشانده‌ست؛ او که آینه دل را از گرد و خاک و بانگِ ذهن، پاک کرده‌ست، نور حقیقت را بگیرد.

کوه است نیست که به بادی ز جا رود
آن گله پشه‌ست که بادیش ره زده‌ست

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

دلی که از نور و خردِ عشق پُر گشته، همچو کوه است؛ کوه که به بادی ز جا نرود. آن که به بادی رهش زده می‌گردد، آن گله پشه‌ست! پس او که ریشه در عشق ندارد و خود را به دستِ «این و آن» سپرده، او از راه بیرون رود و راه را گم کند.

گر قاعده‌ست این که ملامت بود ز عشق
گرّی گوشِ عشق از آن نیز قاعده‌ست

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

حالا، اگر او که به عشق درآمد راه، قاعده این باشد که تحت ملامت دیگران قرار گیرد، هیچ باک نیست! زیرا، عشق همچو کوه است و از جا نرود. گرّی گوشِ عشق، از همین رو گشته‌ست «قاعده»؛ که عشق نشنود جز عشق...

ویرانیِ دو کون درین ره عمارت است
ترکِ همه فواید در عشق فایده‌ست

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

در این ره، ویرانیِ دو جهان، برابر است با آبادانیِ حضور. از این رو، می‌باید هر نقش و نگاری که در ذهن بافته‌ای را رها گردانی که عشقِ آینه دل را از «این و آن» پاک می‌خواهد. پس ترکِ همه فواید در عشق، فایده‌ست؛ چرا؟ چون در این ترک است که دل خود را در بُعد بی‌زمانی و لامکانی می‌یابد در فضای نیستی؛ فضای حضور....

عیسی ز چرخ چارم می گوید اَلصَّلَا
دست و دهان بشوی که هنگام مایدهست

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

عیسی از آن فضای پاک و دست نخورده - ز چرخ چارم - برای دعوت می گوید: اَلصَّلَا. پس دست و دهان بشوی که هنگام مایده فرا رسیده. آنچه از فضای نیستی برای مایده آمدهست، «نور حقیقت» است. نور را هم فقط آینه‌ای گیرد که پاک گشته از این رو است که می گوید دست و دهان بشوی که هنگام مایدهست؛ هنگام دریافت حقیقت....

رو مَحُوِّ یارِ شو به خَرَابَاتِ نِیْسْتِی
هر جا دو مَسْت باشد ناچارِ عَرَبْدِه سَت

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

... و چون در آن فضایی پاک خود را یافتی (در خراباتِ نیستی)، رو مَحُوِّ یار شو؛ بُرو و مَسْت در خِرَدِ او شو؛ که هر جا «دو مَسْت» باشد یعنی یکی تو در پاک دلی... مَحُوِّ یار و دیگری عشق...، لاجرم ندای زندگی ست، ندای عشق، و شادی بی سبب....

در بارگاه دیو درآیی که دادُ داد
داد از خدای خواه که این جا همه ددهست

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

در مُقابل، بشر حضور را برای عدل، به مکان و زمانِ ذهن بُردهست؛ به بارگاهِ دیو! در بارگاهِ دیو هم به «دادُ داد» درآمدن، چه فایده؟!
عدل را از خدای می باید خواستن، نه از بارگهِ دیو؛ که در چنین بارگاه، فقط هشیاریِ جسمی در کار است نه خردِ آزاد...!

گفته‌ست مُصطفی که ز زَن مَشُورَت مَگیر
این نَفْسِ ما زَن سَت اِگر چِه که زَاهِدِه سَت

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

از این رو مُصطفی گفته‌ست که از هشیاریِ جسمی مَشُورَت مَگیر؛ هشیاری که در مکان و زمانِ ذهنُ به حرکت درآمده، از آن حرکت، یک منِ دُرُوغین ساخته! پس این نَفْسِ ما در واقع یک منِ دُرُوغین است. اگر منِ دُرُوغین در کار باشد، حتی اگر آن کار، کارِ بیداری هم باشد، باز تو را خواب آید زیرا این نَفْسِ ما زَن سَت؛ اگر چه که زَاهِدِه سَت!

چندان بنوش می که بمانی ز گفت و گو
آخر نه عاشقی و نه این عشق میکدهست؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

پس اول می باید از این «زن» رهایی یافت؛ می باید پاک از من دروغین شد. آنگاه در آن پاکی، هشیاری خود را در خراباتِ نیستی یابد و در آن فضا، خود را در خردِ یار...

حال، چندان بنوش این می الهی را که ز گفت و گو بمانی؛ زیرا که تو عاشقی و این هم، میکده عشق.

گَر نَظْم و نَثْر گویی چون زَرِّ جَعْفَری
آن سو که جعفر است خرافاتِ فاسِدِه‌ست

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

اگر همچو زَرِّ خالص هم، نَظْم و نَثْر گویی، آن سو که خَموشی حاکم است، تمامی این گفتگوها پوسیده است و کُهنه؛ که تنها در خراباتِ نیستی، خِرَدِ عشقِ نو به نو بر آینه دل تابان گردد؛ و چنین آینه باشد که همچو مه، نور فشانند بر فراز آسمانِ دلی پاک...

با احترام، آزاده از آمریکا



خانم فریده از هلند



مشغول خواندن داستان سه ماهی از دفتر چهارم بودم که این بیت نظرم را خیلی جلب کرد...

لیک زآن نندیشم و بر خود زنم
خویشتن را این زمان مرده کنم

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۸۸، از برنامه ۹۱۵

این بیت یک پیام مهم داره که راه حل فقط مردن به من ذهنی ست. آقای شهبازی میگه هر جا فرصت پیدا کردید من ذهنی تان را به عمد کوچک کنید.

نکته مهمی که حضرت مولانا به اون میپردازه اینه که به گذشته حسرت نخورید. ماندن در گذشته یعنی رفتن به سمت آینده و لحظه حال را از دست دادن. مردن به من ذهنی و تبدیل شدن فقط در لحظه حال امکان پذیره. کار جالبی که ماهی نیم عاقل در اون داستان انجام میده اینه که به گذشته حسرت نخوردن را به خوبی در عمل استفاده میکنه، به همین خاطر میگه درسته که همراه ماهی عاقل نرفتم و وقت را از دست دادم ولی به جای غصه خوردن به گذشته خودم را به مردن میزنم و من ذهنی ام را آنچنان صفر می کنم که سیاد جهان دیگه نتواند شکارم کنه و دست از سرم برداره.

لیک زآن نندیشم و بر خود زخم
خویشتن را این زمان مرده کنم

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۶۸، از برنامه ۹۱۵

ماهی نیم عاقل راز نجات خودش را در مردن به من ذهنی‌اش پیدا کرده بود. برای همین هم مولانا ماهی نیم عاقل را ماهی بهتر خطاب میکند، زمانی که صیادان ماهی نیم عاقل را صید می‌کنند و غصه می‌خورند، که حیف ماهی بهتر بمرد. ماهی نیم عاقل جهان فرم را تجربه کرده و آنها را همراه با راه کارهای داده شده توسط مولانا به خوبی در عمل بکار می‌گیرد.

در ضمن تسلیم و سپردن خود به قضا و کن فکان را هم کاملاً درک کرده و با زندگی به بهترین شکل همکاری می‌کند. خودش را آنچنان به آب دریا میسپاره که اجازه می‌دهد آب زندگی اون را هر طور که می‌خواهد با چالش‌ها بالا و پایین ببرد و هدایتش کند.

غیر مُردن هیچ فرهنگی دگر
در نگیرد با خدای، ای حیلہ گر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۸

پس ما هم در هر چالشی که قضا و کن فکان زندگی سر راهمان میگذاره فقط بر خود بزنییم، من ذهنی مان را صفر کنیم. تسلیم باشیم و باور داشته باشیم، خدایی که تمام کائنات را قادره اداره کنه، ما را هم میتواند اداره کنه. پروردگارا ما را در این راه خودت یاری کن.

لیک زان نندیشم و بر خود زخم
خویشتن را این زمان مرده کنم

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۶۸

با تشکر
-فریده از هلند 



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com